



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

باور من

آشفتی آسمان با خدا

دکتر مهدی خداحیان لاری

مجموعه آثار ۲۹

باور من
با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باور من: آشتی انسان با خدا

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	باور من: آشتی انسان با خدا
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	فصل اول
۱۳	اشاره
۱۵	۱
۱۹	۲
۲۳	۳
۲۶	۴
۲۸	۵
۳۰	۶
۳۳	۷
۳۵	۸
۳۷	۹
۴۰	۱۰
۴۳	۱۱
۴۵	۱۲
۴۷	۱۳
۵۰	۱۴
۵۲	۱۵
۵۴	۱۶
۵۶	۱۷
۵۸	۱۸

٦٠	١٩
٦٢	٢٠
٦٥	فصل دوم
٦٥	اشاره
٦٧	١
٧٠	٢
٧٣	٣
٧٥	٤
٧٧	٥
٧٩	درباره مرکز

باور من: آشتی انسان با خدا

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : باور من: آشتی انسان با خدا/ مولف مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دلها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۸۸ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۹۰-۴

وضعیت فهرست نویسی : فیا

عنوان دیگر : آشتی انسان با خدا.

موضوع : مناجات

موضوع : *Monajat

رده بندی کنگره : ۸/۲۷۱/۸BP/خ ۴ب ۲ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۸

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۸۶۶۹۱

ص: ۱

اشاره

باور من: آشتی انسان با خدا

مؤلف مهدی خدامیان آرانی

ص: ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جستجوی آب بودم، تشنه بودم، نمی دانستم که به سوی سراب می روم، جستجوها کردم، خسته و ناامید شدم، از همه جا دل بریدم، تاریکی یأس، وجودم را فرا گرفت.

همه درها به رویم بسته بود، در بن بست دنیا گرفتار آمده بودم، فریاد برآوردم، تو را صدا زدم، شنیده بودم که اگر از روی راستی به در خانه تو بیایم، جوابم را می دهی و هرگز ناامیدم نمی کنی!

تو آن خدایی هستی که به بندگان خود از پدر و مادر مهربان تری! تو آنان را آفریده ای و دوستشان داری، چگونه می شود که آنان را از یاد ببری!

می خواستم با تو آشتی کنم، سراغ مهربانی تو را گرفتم، آن را در مناجات با تو یافتم، یاد تو همان آرامش گمشده من بود.

ص: ۵

وقتی که لطف خود را به من ارزانی داشتی، مرا غرق نگاه مهربانت کردی، دیگر وقت آن بود که از راه آشتی با تو بنویسم.
برای این کار قالبی نو انتخاب نمودم، هدف من این بود که جوانان از مهربانی تو بیشتر بدانند. اکنون به رحمت تو امیدوارم ای
خدای خوب من!

بنده شرمنده تو، مهدی

مرداد ۱۳۹۴

ص: ۶

فصل اول

اشاره

ص: ۷

بنده من!

وقتی از تلاش های بی حاصل خودت خسته می شوی، چه می کنی؟ وقتی در این دنیای خاکی، احساس تنهایی می کنی به چه فکر می کنی؟ وقتی روزنه های امید را به روی خود بسته می بینی، به چه کسی پناه میبری؟ کجا می خواهی بروی؟ چه کسی غیر از من می تواند امید تو باشد؟

بنده من!

می دانم که به من باور داری، من خدای تو هستم، مهربانی مرا قبول داری، بارها مرا صدا زده ای، از من کمک خواسته ای، اکنون هم

ص: ۹

دست های خود را به سوی من دراز کن، از من بخواه تا یاری ات کنم، جای دیگر نرو که اگر بروی، ناامیدت می کنند...

می دانم در وجود خود، فقر و نداری را احساس کرده ای، بیچارگی خودت را خوب درک کرده ای، حالا وقت آن است که به سوی من بیایی. بیا تا من دوباره امید را در دلت جاری کنم. با من حرف بزن!

می دانم که در بیابان غفلت، گم شده ای، دنیا با جلوه های فریبنده اش تو را فریب داده است، دنیا با همه پوچی هایش در جستجوی توست، می خواهد دل تو را از یاد خودش پر کند، شیطان هم که دشمن قسم خورده توست، او برای گمراهی تو دندان تیز کرده است و با هزار مکر و نیرنگ برای تو دام گسترده است...

تو در این میان از همه این ها غافل شده ای و اسیر زرق و برق دنیا شده ای و عنان گسیخته پیش می روی! تو کجا می خواهی بروی؟ آیا خودت می دانی که این راهی که تو می روی به کجا می رسد؟ تو از گناه درمانده شده ای و از پوچی ها و بی خبری ها، وامانده هستی. از نگاه های بی هدف، از حرف های بی معنا خسته ای. از رنگ هایی که بوی آسمان نمی دهند، دلگیر شده ای، تو در عطش یک قطره آب حقیقت هستی، مدّتی است که در حسرت یک جرعه آرامش، مانده ای. به کجا می خواهی پناه ببری؟

به سوی من بیا! نزد من بیا! من پناه دل های خسته ام. من مهربان و

بخشنده ام. از دست شیطان و از بدی گناهان به سوی من فرار کن، نزد من بیا تا تو را پناه بدهم.

از حرف هایی که حاصلی جز گمراهی ندارد و دل شیطان را شاد می کند، فرار کن! از آنچه که دل تو را سیاه می کند به سوی من فرار کن! از هر چه که نور ایمان را خاموش می کند و دل تو را همچون سنگ می کند به من پناه بیاور! من تو را پناه می دهم.

از چه باید فرار کنی؟ از شیطان، از هوس! از دست انسان های بی هویت، از روح های به زنجیر در آمده، از هیاهوها، از سیاهی این روزهای بی کسی، از خاموشی غفلتی که همه جا را فرا گرفته است، از حرص و طمعی که به جانت افتاده است و تو را در مسابقه دنیاطلبی قرار داده است، از عشق به دنیا که جان تو را تباه کرده است، از همه خستگی های این دنیای خاکی...

به سوی من بیا که چشمه ساز آرامش اینجاست، چرا در تشنگی می سوزی؟ به اینجا بیا که آب گوارا برای تو آماده کرده ام. به آغوش گرم محبت من بازگرد! اینجا یک دنیا آرامش است، دیگر از بی تابی خبری نیست. روح تو در اینجا به پرواز در می آید، تو خودت را در اینجا پیدا می کنی. برای خودت می گویم: آنچه را که تو در جستجوی آن هستی در مادیات نمی توانی پیدا کنی. من روح تو را این گونه آفریده ام که هرگز به پست تر از خود نمی تواند آرامش یابد. روح تو از جنس ملکوت است،

ص: ۱۱

چیزی که از ملکوت و دنیای برتر است، هرگز نمی تواند به دنیای خاکی آرامش یابد.

بنده من! تو محتاج نگاه من هستی، من می خواهم تو را از سرزمین هلاکت به سایه سار مهربانی خود راه بدهم، می خواهم تو را از آنچه فریبت می دهد، جدا کنم، می خواهم دام های بلا را از سر راه تو برچینم و نگذارم در دام شیطان و هوس بیفتی. می خواهم حقیقت را نشان تو بدهم تا به پوچی ها، دل نبندی!

بنده من! چشم خود را باز کن، آنچه را به تو نشان می دهم، بین، آن وقت است که دیگر به این دنیای خاکی، دل نمی بندی، تو مشتاق آسمان و پرواز به اوج خوبی ها می شوی. دیگر عمر خود را به غفلت سپری نمی کنی. می خواهم دست تو را بگیرم، تو مرا صدا بزنی تا جواب تو را بدهم. به سوی من بازگرد و بدان که این بهترین فرجام برای توست. فریاد بزنی و مرا به یاری بطلب که من فریادرس درماندگان هستم!

ص: ۱۲

در این دنیا تلاش فراوان می کنی تا ثروت بیشتر برای خودت جمع کنی، در جستجوی رفاه هستی گویا که مدتی طولانی در این دنیا زندگی خواهی کرد، گاهی حق دیگران را زیر پا می گذاری، آنان را فریب می دهی، ایثار و فداکاری را از یاد میبری، پیمان دوستی ها را می شکنی تا ثروت بیشتر بیندوزی و اسباب راحتی خود را فراهم کنی.

به فکر روز مبادا هستی و می خواهی برای آن روز، پول داشته باشی، همه این کارها را می کنی ولی غافل هستی که امروز و فردایی بیش در این دنیا نیستی و مرگ در انتظار توست، وقتی مرگ تو فرا برسد، دیگر

همه ثروت‌ها هم نمی‌تواند به تو سودی برساند، به زودی از این دنیا رخت برمی‌بندی و هر آنچه را که اندوخته‌ای برای دیگران وامی‌گذاری.

قدری فکر کن، از این همه زحمت و تلاش، چه سودی به تو می‌رسد؟ چه زحمت بیهوده‌ای! چه تلاش بی‌اجری؟ این روزها و شب‌ها، سرمایه تو بودند، چقدر راحت آن‌ها را از دست دادی، لحظه‌های ناب عمر خود را به خسران گذراندی و لحظه‌ای فکر نکردی که دنیا و آنچه در آن است، فانی است و نابود می‌شود، چرا به این فکر نکردی که هر چه نزد من است، باقی می‌ماند. اگر قدری می‌اندیشیدی از آن همه تلاش، بهره‌دیگری می‌گرفتی، دل به سراب نمی‌بستی.

اکنون وقت آن است که چشم امید به سوی من داشته باشی، از دنیا بگذری و به پاداش برتری که من برای تو قرار داده‌ام دل ببندی، دل به رفتنی‌ها نبند، به ماندنی‌ها فکر کن، از من بخواه تا دلت را به نور دانایی روشن کنم تا کوشش‌های تو برای من گردد.

تو سال‌ها درون خودت را از همه پنهان داشته‌ای، به خاطر حرف مردم، آنچه نخواسته‌ای، انجام داده‌ای، و آنچه نبوده‌ای، وانمود کرده‌ای، آنچه به آن دل نبسته بودی به زبان آوردی، تو درونت را مخفی کردی و ظاهر خود را آراستی، به اطرافیان خود نگاه کردی و آنچه که آنان خواستند،

شدی، از ترس رسوا شدن، هم‌رنگ جماعت شدی، ولی من از همه چیز تو باخبر بودم، راز درون تو بر من پوشیده نبوده است، می دانم تو کیستی و چگونه ای، می دانم چه در نهان داری، و در چه اندیشه ای هستی، از دل تو باخبرم.

هیچ چیز در زمین و آسمان بر من پوشیده نیست، اگر گناه کردی ولی در ظاهر، خود را آراستی، اگر ریاکاری کردی، اگر رفیقت را در ظاهر دعا کردی و در دل او را نفرین نمودی، من به همه این ها آگاه بودم. به راستی چه کسی را می خواستی فریب بدهی؟ از چه چیزی فرار می کردی؟ به چه می خواستی دست پیدا کنی؟

بازگشت همه به سوی من است، من هستم که عزت و ذلت می دهم، تو با ریاکاری می خواستی به چه بررسی؟ عبادت زیبا همراه با ریا به چه کار می آید؟ آیا مردمی که خودشان به من نیازمند هستند می توانستند تو را پاداش دهند؟ چرا پاداش خود را از آنان می خواستی؟

اکنون از گذشته ات توبه کن و به سوی من بیا! من از هر کس به تو مهربان تر هستم، دلت را با نور محبت من روشن کن! با من سخن بگو و اعتراف کن همه این کارها را از روی نادانی انجام داده ای. می دانم که تو نمی خواستی با من دشمنی کنی، تو گرفتار غفلت و نادانی شدی، تو

پناهگاهی غیر از من نداری.

به گناهان خود اعتراف کن، من که از همه آنها باخبرم، ولی دوست دارم که در پشگاهم به گناهانت اعتراف کنی تا پشیمانی خود را این گونه به تصویر بکشی، تو دست به دعا برمی داری و اشک می ریزی و گناهانت را می شماری و از من می خواهی آن ها را ببخشم، تو با این کار خود، خشوع و بیچارگی خود را به نمایش می گذاری و مهربانی مرا به سوی خود جذب می کنی، تو با امید به در خانه من می آیی و من هرگز کسی را که امیدش به لطف من است، ناامید نمی کنم که من بخشنده و مهربانم!

ص: ۱۶

در هیاهوی بی پایان زمان به کجا می روی؟ در جنبش نامفهوم انسان ها دنبال چه می گردی؟ این صداهای پراز فریب تو را به چه دعوت می کند؟ قدری فکر کن، کجا می روی؟

بدان همه آنچه تو به آنها دل بسته ای، هیچ می باشند، برای چه دنبال هیچ ها می دوی چقدر شتابان به سمت دنیای هیچ می دوی، پایان این گام های شتابان تو کجاست؟ کی لحظه ای می ایستی تا نفسی تازه کنی؟ کی توقف می کنی تا اطراف خود را ببینی و به راهی که انتخاب کرده ای فکر کنی؟

ص: ۱۷

چرا از یاد برده ای که ناتوانی و از خود قدرتی نداری؟ اگر من اراده کنم توان تو را می گیرم و دیگر هیچ کاری نمی توانی بکنی. مرگ در انتظار توست، مهلت تو رو به پایان است. تو دل به چه کسی بسته ای؟ آیا آنان می توانند بدون اجازه من به تو یاری برسانند؟

من بهترین روزی دهنده ام، روزی تو و همه بندگان خود را می دهم. تو چرا از یاد من غافل شده ای، با بی توجهی به من چه چیزی دستگیر تو می شود؟ آیا از این همه تلاش های بیهوده خسته نشده ای؟

به سوی من بیا! خوب می دانی هرگاه که به درگاه من رو کردی، دستت را گرفتم و یاریت کردم، من بودم که وسوسه شیطان را از تو دور کردم تا ناامید نشوی، او دوست داشت که تو به ناامیدی بررسی ولی من نگذاشتم، قطره های اشک بر صورتت جاری شد و یاد من تو را از سیاهی ها نجات داد، همه این ها نشانه این بود که من تو را دوست دارم.

تو برای چه از من غافل می شوی و به کسانی که محتاج من هستند، دل می بندی؟ این چه سرابی است که تو به آن دل بسته ای؟ مرا از یاد برده ای و به دیگران تکیه کرده ای. بزرگی و عزت از آن من است، من هر کس را که بخواهم عزیز و بزرگ می کنم، اگر من نخواهم تعریف های مردم نمی تواند تو را عزیز کند.

چه بسیار بوده اند کسانی که از غیر من عزت خواستند و ذلیل شدند، از غیر من ثروت خواستند و فقیر شدند. این ها همه برای تو درس است. بدان که دنیا و هر چه در آن است، وفایی ندارد و تو دیر یا زود از آن جدا می شوی، ثروت دنیا نمی تواند مایه دلخوشی همیشگی تو باشد، پست و مقام هم دوامی ندارد، اکنون بر خیز و از همه وابستگی های این دنیا چشم بپوش و به سوی من بیا. بی نام و نشان در راه من گام بردار، از همه آنچه غیر من است، بپوش و به سوی من بیا. از من یاری بخواه که من هر کس را بخواهم عزت می دهم و هر کس را بخواهم خوار می کنم.

کودکی که مادر بر او خشم گرفته است، گریه می کند، او سرانجام از خشم مادر به آغوش مادر پناه می برد، اشک می ریزد و به مهربانی مادر پناه می برد و تا لبخند مادر را نبیند، آرام نمی یابد، کودک می داند که فقط آغوش مادر است که می تواند پناه او باشد.

تو همانند آن کودک گریزپا هستی که نافرمانی مرا کردی و به خود ضرر زدی، گناه تو برای من هیچ ضرری نداشت، تو به خودت ستم کردی، اکنون چاره تو چیست؟ باید از خشم من به مهربانی من پناه آوری!

وقتی اعتراف کنی که از روی جهل و نادانی فریب شیطان را خوردی،

وقتی همه وجود تو، پشیمانی بشود، وقتی از ضعف و بیچارگی خود ناله سر دهی، من به تو مهربانی می کنم.

من از یاد نمی برم که تو به یگانگی من باور داشتی و در برابر عظمت من به سجده رفتی، دریای مهربانی من حد و اندازه ندارد، گناهان تو هر چقدر بزرگ باشد، عفو و بخشش من بزرگ تر از آن است، پس از من ناامید نشو که هر کجا بروی، امید تو را ناامید می کنند.

چشمان خود را از شرم بر زمین بدوز و اشک بریز تا من گناهانت را برای دیگران آشکار نکنم، اگر توبه کنی من تو را شرمسار نمی کنم، من آن خدایی هستم که اگر بنده ای توبه کند، گناهان او را به خوبی ها تبدیل می کنم.

می دانم با خود فکر می کنی که شاید شایسته مهربانی من نباشی، امّا من شایستگی آن را دارم که گناه توبه کنندگان را ببخشم. من هرگز امید کسی را که جز من پناهی ندارد، ناامید نمی کنم.

لحظه‌ها چقدر برای تو تند سپری می‌شوند، زمان چقدر زود می‌گذرد، عمر تو همانند تندبادی است که میوزد و تنها غباری از خاطرات بر جای می‌گذارد. مرگ در کمین توست، نمی‌دانی آیا فردا زنده خواهی بود، پس چرا به دنیا دل بسته‌ای و در جستجوی ثروت بیشتر هستی؟ چرا دل خویش را با محبت دنیا تباه کرده‌ای؟

به چه فکر می‌کنی؟ چقدر در اندیشه چیزهای بی‌ارزش هستی؟ به لباس، ظرف، فرش و خانه خود بیش از رستگاری خود فکر می‌کنی. چرا رستگاری خودت برایت مهم نیست؟ با خود می‌گویی که بعداً توبه خواهم

کرد، اما معلوم نیست که مرگ به تو فرصت بدهد یا نه.

اگر مرگ تو فرا برسد و تو بدون توشه باشی، چه خواهی کرد؟ اگر جز بار گناهان چیزی همراه خود نداشته باشی، چه خواهی کرد؟ وقتی که مرگ فرا برسد، هرگز نمی توانی آن را به تاخیر بیندازی، همه ثروت دنیا هم دیگر به کار تو نمی آید. این راهی است رفتنی که هیچ کس راه نجات از آن ندارد.

برخیز و این فکر پر از دغدغه های دنیایی را به سفری که در پیش داری مشغول کن! این دلی را که سخت شیفته دنیا شده است به یاد مرگ بینداز! باید راهی به سوی من پیدا کنی تا آرامش را به دست آوری.

نگاه به دوستان من بکن، بین که چگونه با بندگی من به من نزدیک شده اند تا آنجا که شایسته محبت خاص من شده اند، آنان تلاش کردند و به آسایش رسیدند و در بهشت مهمان من خواهند بود، تلاش آنان زیبا بود و فرجام آنان نیکو!

تو هم این راه را برگزین، مرا بخوان که من از تو دستگیری می کنم، اگر با تمام وجود به سوی من رو کنی من تو را از فریب دنیا در امان می دارم و مرگ را در برابر دیدگان تو همواره مجسم می کنم، آن وقت است که تو از دنیا دل برمی کنی و راه مرا می پویی!

ص: ۲۳

لحظه ای با خود فکر کن، برای فردای خود چه آماده کرده ای؟ چه فرصت های طلایی که می توانستی از آن ها توشه ای نیکو برای خودت مهیا کنی ولی آن فرصت ها را تباه کردی. چه بسیار نبایدها را که بی توجه، انجام دادی و چه بسیار بایدها را که به آسانی ترک کردی، اکنون تو مانده ای و گذشته ای از تباهی ها. اگر مرگ تو نزدیک باشد و مهلت تو به پایان برسد، چه خواهی کرد؟ تو با این همه بدی، با این همه بی خیالی و با این بار سنگین گناهان چه خواهی کرد؟

تو بر خودت ستم کردی، تو بیهوده به خودت مهلت دادی و خیال کردی همواره فرصت توبه خواهی داشت، امّا مرگ به ناگهان می آید و آن وقت است که در توبه برای همیشه بسته می شود.

چه جسورانه پرده حرمت مرا دریدی و چه آسوده گناه کردی و از نتیجه آن نترسیدی، چقدر غافلانه توبه ات را به زمان دیگر انداختی، هر روز به امید فردا بودی، گویا که زمان مرگ خود را می دانی! مرگ را در دوردست ها تصور می کردی ولی مرگ در چند قدمی توست.

اکنون تو مانده ای و بار سنگین گناهان! گناهایی که لذت از بین رفته است و فرجام بدش به جای مانده است، تو مانده ای با آتش جهنمی که زبانه می کشد، تو پناهی نداری تا تو را از عذاب در امان دارد، تو مانده ای و کردار بدی که خشم مرا به همراه داشته است. تو با این عذاب دردناک چه خواهی کرد؟

من درماندگی تو را می بینم، پس به سوی خود من پناه بیاور که من پناه جویان هستم. مهربانی من آن قدر وسیع هست که شامل حال تو بشود، از من مهربانی مرا طلب کن تا تو را ببخشم و بر خطاهایت پرده

بخشایشم را بیفکنم.

از من بخواه تا دستت را بگیرم تا از این باغ هستی، گل های نیک برچینی و علف های هرز و بیهوده را توشه راه خود نکنی. از من بخواه یاریت کنم تا دیگر فریب دنیا را نخوری و مهلت خویش را پایدار ندانی و مرگ را به خوبی بشناسی و بدانی که در چند قدمی توست.

ص: ۲۶

من از گناهان تو باخبرم و در این دنیا گناهان تو را آشکار نمی‌کنم، ولی وقتی که روز قیامت فرا برسد، اگر به اعضای تو امر کنم، آنها به سخن در می‌آیند، آن وقت است که دست تو شهادت می‌دهد که چه نافرمانی‌ها کرده‌است، گوش تو خبر می‌دهد که چه گناهانی کرده‌است، چشم تو گواهی می‌دهد که چه خطاهایی کرده‌است.

من به تو روزی دادم، از نعمت‌های بیشمارم تو را بهره‌مند ساختم، ولی تو حرمت مرا نگه نداشتی و نافرمانی مرا نمودی، در این دنیا من بر گناهانت پرده کشیدم و تو را رسوا نکردم، عیب‌های تو را پوشاندم و

خوبی ها تو را آشکار کردم.

اگر روزی پرده ها فرو افتد، اگر چشم ها بینا شود، اگر پرونده اعمال تو آشکار شود، اگر همه بدانند که تو کیستی و چه کردی و چه توشه ای داری، چه خواهی کرد؟ به کجا خواهی گریخت؟ به که پناه خواهی برد؟

من در این دنیا عیب های تو را پوشاندم و آبروی تو را نریختم، از من بخواه تا در قیامت هم تو را رسوا نکنم، به من پناه بیاور و بدان که من بزرگوارتر از آن هستم که آبروی کسی را که به من پناهنده می شود، ببرم!

من آن خدایی هستم که تو را آفریدم و به تو نعمت فراوان دادم، حاجت خود را از من بخواه و به درگاه من رو کن، دیگران سرشار از نیازند، آنان چگونه می توانند نیاز تو را برطرف سازند؟ دست نیازت را به سوی من دراز کن.

من مهمان نوازتر از آن هستم که در خانه ام را بزنند و من در خانه ام را به مهر نگشایم. من مهربان تر از آن هستم که چشم نیاز به من بدوزند و من آنان را اجابت نکنم.

ص: ۲۸

با خود فکر کن، گذشته‌ها را به یاد بیاور، این من بودم که پدر و مادری برای تو برگزیدم که تو را با یاد من آشنا کنند، مادری که هر وقت می‌خواست غذا به تو بدهد، نام مرا برایت می‌گفت، ذکر من با کودکی تو عجین شد. مادر صبح را با نام من آغاز می‌کرد و شب نیز نام مرا برایت می‌گفت تا تو خواب می‌رفتی... گویا من تو را انتخاب کرده بودم تا با من آشنا بشوی و مرا عبادت کنی و با من دوست باشی و به سوی من بیایی...

اگر من تو را دوست نمی‌داشتم این گونه زمینه‌هدایت تو را فراهم

نمی کردم، اگر سعادت تو را نمی خواستم چنین مهر خودم را در دلت نمی نشاندم. من تو را به سوی خود دعوت کردم و جلوه هایی از مهربانی خود را به تو نشان دادم و باران بخشش خود را بر تو جاری کردم. آری، هر کس را که من بخواهم هدایت کنم، هرگز گمراه نمی شود.

چه زیان بزرگی است که گاه تو مرا فراموش می کنی و فریب وسوسه های شیطان را می خوری! چرا گاهی به سمت گناه می روی و دچار غفلت می شوی؟ از صمیم قلب مرا صدا بزن و از من بخواه تا غبار غفلت از دل تو بزدایم و گناهانت را ببخشم که من بخشنده و مهربانم.

تو گناه نکردی تا با من دشمنی کنی، تو گناه کردی چون هوس بر دلت حکمفرما شد. من می دانم که تو با گناه کردن، هرگز نخواستی با من دشمنی کنی. گناه تو یک هوس و وسوسه شیطان بود. می دانم که وقتی لذت گناه فروکش کرد، تو از کرده خود پشیمان شدی و اشک ندامت ریختی. این پشیمانی تو را من دیدم.

اکنون مرا سپاس بگو که قلب تو را با یاد خود زنده کردم، تو را به دین حق راهنمایی نمودم و تو را از شرک و بت پرستی دور کردم و راه خوبی ها را به تو نشان دادم.

روزها پشت سر هم می گذرند، لحظه ها می آیند و می روند، گذشت زمان، عمر تو را در هم می پیچد و به پیش می تازد، به زودی فرصت تو هم به پایان می رسد و مرگ به سراغت می آید و تو باید از این دنیا چشم پبوشی.

اکنون لحظه ای فکر کن، چشم بگشا و به راهی که در پیش داری نگاه کن، آیا توشه ای آماده کرده ای؟ من به تو نعمت های فراوان دادم و تو در این دنیا، فرصت داشتی تا از آن برای سعادت خود بهره بگیری، امّا بیشتر به دنبال خواسته های خودت بودی و به هوس های دل خود فکر می کردی، تو به بی راهه رفتی و خوبی ها را رها کردی.

آیا زمان آن نرسیده است که به انتهای راهی که می روی، نگاهی کنی؟ با این همه غفلت، تا کجا می خواهی پیش بروی؟ چنین شتابان کجا می روی؟ چشم خود را به سوی مرگی که در انتظارت است، بسته ای و شتابان به سوی هوس های خود می روی!

عمر خود را با غفلت تباه کرده ای، مرا از یاد بردی، من همان خدایی هستم که تو را آفریدم، به تو هستی دادم و در هر لحظه، هزاران نعمت به تو ارزانی داشتم و لطف خویش را ارزانی تو نمودم، آیا تو از من غافل شدی و اسیر جلوه های دلفریب دنیا شدی.

گویا خود را به خواب زده ای، تو می دانی که مرگ حق است، به قیامت باور داری، پس چرا فقط به دنیای خود فکر می کنی و فردای قیامت را از یاد برده ای؟ جمعی از دوستان تو، پیش از تو از این دنیا رفتند، آنان اکنون هم آغوش خاک شده اند، به آنان فکر کن، به زودی تو هم همانند آنان دستت از این دنیا کوتاه می شود. تا فرصت داری کاری بکن! چه زمان می خواهی از این خواب مستانه ات بیدار شوی؟ اگر دیر بیدار بشوی و کار از کار بگذرد چه خواهی کرد؟

دنیا چه فریب کارانه تو را مشغول کرده است: این رفت و آمدهای پوچ دنیایی، این داد و ستدها، این جنگ و جدال برای رسیدن به پست و

مقام، این چشم و هم چشمی ها بر سر تجملات دنیایی... همه این ها مرگ را از یاد تو برده اند.

چه شده است که به همه چیز فکر می کنی مگر به عاقبت کار خودت؟ روز حسابرسی نزدیک است و تو در غفلتی عصیان گونه مانده ای! چه شده است که به این زندگی پوچ دنیا، خشنود شده ای! چه شده است محبت های مرا از یاد برده ای؟ نکند روزی چشم بگشایی و کار از کار گذشته باشد و فرصت تو به پایان رسیده باشد! مبادا دیر شود و تو آن قدر در غفلت بمانی که تنها توشه ات، حسرت و پشیمانی باشد! فردا روزی است که پشیمانی هرگز سودی نمی رساند...

ص: ۳۳

دفتر زندگی ات را ورق بزن، دوران کودکی خودت را ببین که از هر مسئولیتی به کنار بودی و همه زندگی ات، بازی بود، نوجوانی و جوانی را هم یکسره به بازی گذراندی، امروز تو نیمه راه زندگی هستی، تو همان راه بازی را ادامه می دهی، فقط کمی رسمی تر! تو بازیچه دست دنیا شده ای!

زندگی تو سراسر، مستیِ غفلت است، دل تو از عشق به دنیا، آکنده شده است و هر لحظه برای به دست آوردن ثروت و پست و مقام بیشتر، تلاش می کنی، قناعت را به کنار گذاشته ای و در مسابقه دنیاخواهی

شرکت کرده ای. چرا نزدیک بودن پاییز را از یاد برده ای و توشه ای برنگرفته ای و بذری نکاشته ای؟

تو لحظه های طلایی را به بیهودگی در هوس های خود صرف کردی و گوهر عمر خود را به حراج گذاشتی و ذخیره ای برای فردا نداری. جوانی تو چه زود گذشت، اگر قدری اندیشه می کردی جوانی خود را این گونه تباه نمی کردی و اکنون در حسرت آن نمی سوختی. تو جوانی ات را در مستی غفلت از من سپری کردی.

من هر لحظه به تو لطف و احسان نمودم، ولی تو بیشتر به سمت گناه رفتی، بد کردی و از طرف من خوبی دیدی، گناه کردی و بخشش مرا یافتی، من گناه تو را به رخ تو نکشیدم، بدی های تو را پوشاندم، آوازه ات را به نیکی بلند کردم تا شاید دست از نافرمانی برداری و به گناهانی که آبروی تو را می برند، نزدیک نشوی، ولی افسوس که نسیم بخشش من تو را از خواب غفلت بیدار نکرد و باران لطف من، مستی غفلت را از سر تو بیرون نکرد، من هزاران نعمت به تو دادم و همه این ها تو را هشیار نکرد.

تو به بخشش من، مغرور شدی، به مهربانی من، طمع بیهوده بستی و خود را برای همیشه از عذاب جهنم، ایمن دانستی، مغرور شدی و بر خود

ص: ۳۵

ستم کردی و راه شیطان را پیمودی، از دستورات من سرپیچی کردی و به گذشت من دل خوش داشتی.

بندگان خوب من به تو پند دادند که هیچ کس نباید به لطف من مغرور شود، اما به این پند توجه نکردی، پرده غرور بر همه زندگی تو کشیده شد آن طور که به راحتی گناه کردی و به عفو من دلخوش شدی.

اکنون وقت آن است که تو از این مستی غفلت بیدار شوی، این راهی که تو می روی چیزی جز هلاکت برای تو ندارد، باید برای تو بلا بفرستم تا آن بلا، تو را از این خواب غفلت بیدار کند و تو بار دیگر در مسیر صحیح قرار بگیری. بلای من برای بیدار کردن توست. این نشانه مهربانی من است.

ص: ۳۶

من بزرگوارتر از آن هستم که بنده خود را رها کنم و صدای او را نشنوم، پس بنده من باش تا من تو را دوست داشته باشم و دعای تو را اجابت کنم.

اگر بنده من باشی، از های و هوی پوچ دنیا، از خوش آمدها و بدآمدها، از گفت و شنودها، از آفرین گفتن ها و سرزنش ها، آزاد می شوی. نه شهرت، نه گمنامی، نه ثروت نه فقر، روح تو را به تلاطم نمی اندازد و دیگر اسیر خواهش ها و هوس های دل خویش نمی شوی، نه گرفتار مال دنیا می شوی و نه اسیر پست و مقام. دل تو جایگاه عشق من می گردد، مهر

من در دریای وجودت موج می زند و همواره چشم تو در جستجوی مهربانی من است.

از من بخواه تا تو را به مقام بندگی خودم برسانم که هر کس بنده من شد از همه چیز آزاد شد و آرامشی بس بزرگ را تجربه کرد.

ص: ۳۸

من تو را آفریدم و نعمت های بی شمار به تو دادم، لحظه ای و کمتر از لحظه ای مهربانی خود را از تو دریغ نکردم، ولی فریب و سوسه های شیطان را خوردی و از من حیا نکردی و گناه کردی. تو بارها پرده حیا را دریدی و شرم را به کنار انداختی و حرمت مرا نادیده گرفتی. آنچه من نمی خواستم و نمی پسندیدم، انجام دادی و دستور مرا اطاعت نکردی.

تو بی مهری کردی، نادانی کردی و به خود ضرر زدی، تو فراموش کردی که من در همه جا حاضر هستم و از همه اسرار دل تو باخبرم. هیچ چیز از من پنهان نیست.

می دانم که اکنون برای عذرخواهی به درگاه من رو کرده ای، از من بخواه تا گناه تو را ببخشم که من بخشنده و مهربانم. نفس سرکش، تو را در

زنجیر کرده است، جلوه های دلفریب دنیا هم از سوی دیگر تو را به بند کشیده است، در غرقاب غفلت گرفتار شده ای، تو قلب خود را از یاد من خالی ساختی و به دست دنیای بیوفا سپردی، من تو را به خوبی ها فراخواندم و شیطان تو را به بدی ها دعوت کرد، تو میان دعوت من و شیطان کدام را برگزیدی؟ مگر نمی دانستی که شیطان دشمن توست؟ چرا راه او را انتخاب کردی و سخنش را پذیرفتی؟

اکنون پشیمان هستی و اشک از چشمانت جاری است، از همه جا ناامید شده ای، لذت گناه ها تمام شده است و نتیجه آن ها باقی مانده است، تو از عذاب می ترسی، نگاه التماس به درگاه من داری.

من تنها کسی هستم که می توانم تو را از این غرقاب هلاکت، بیرون کشم، آیا جز من، کسی را می شناسی که گناهانت را ببخشد؟ آیا جز من، کسی می تواند گناهان را به خوبی ها تبدیل کند؟ وقت توبه است، به سوی من بیا و به بخشش من امیدوار باش.

از من بخواه که یاری ات کنم تا از گناه دوری کنی. هر کس که از گناه دوری کرد به یاری و مدد من این کار را کرده است، و گرنه هیچ کس به تنهایی نمی تواند در مقابل هوس های دل و دسیسه شیطان مقاومت کند. باید به این نکته بررسی که بدون لطف من، تو هیچ هستی و از یاری خودت هم در مانده ای، مرا بخوان و از من یاری بطلب که من شنونده و دانا هستم.

چه بسیاری کسانى که فریفته دنیا شدند و دنیا به آنان وفا نکرد. دنیا آنان را فریب داد و دل و هوش آنان را برد و آنان همه وجود خویش را صرف دنیا کردند و ناگهان، وقتی که دلشان در عشق دنیا می تپید، دنیا به آنان پشت کرد و آنان را درمانده ساخت.

این نتیجه عشق پوچ به دنیا بود، عشق دنیا همانند دویدن به دنبال سراب است، که وقتی به آن برسی فقط حسرت و خستگی و درماندگی برایت می ماند.

همه عشق های دنیایی، پوچ می باشند، کسی که دنبال آن ها باشد، به

دنبال سراب است. دل تو تشنه محبت است، دل تو را خود من خلق کرده ام، این دل محتاج عشق ورزیدن است، عشقی که در حد پرستش باشد. این حس عشق ورزیدن با آبی زلال، آرامش می یابد، پس چرا به دنبال سراب هستی؟ تو باید به چشمه ای گوارا برسی.

دل تو را چنین عاشق آفریده ام، اکنون در جستجوی من باش که اگر مرا بیابی به آن سرچشمه رسیده ای، هر کس مرا دوست بدارد، من او را روز به روز بیشتر به سوی خود می خوانم، رشته محبت من هرگز گسسته نمی شود، فقط من سزوار پرستش هستم و شایسته عشق ورزیدن. من دوست داشتن تو را تا اوج کمال بالا می برم و به نقطه برتر هستی می رسانم. من هرگز از دوستان خود دور نمی شوم.

مهر مرا در قلب خود قرار بده، آن وقت است که مرا نزدیک تر از خودت می یابی. من از خودت به تو نزدیک تر هستم، راز دل تو را می دانم، پس با من سخن بگو و هر چه از فراق به دل داری، به زبان بیاور! در خلوت شب ها به نماز بایست و در قنوت نماز با من نجوا کن.

قدری فکر کن که این عشق چقدر پرمعناست و این مهرورزی من به تو چقدر کریمانه است. من در اوج عظمت و بزرگی هستم و نیازی به هیچ کدام از مخلوقات خود ندارم، با این همه مهم را به دل تو که ناچیز

هستی انداخته ام، آنانی که به دنبال عشق های پوچ دنیایی هستند، چه می فهمند که عشق حقیقی یعنی چه؟ چه می فهمند که شب ها، اشک ریختن تو چه شوری دارد؟ چه می فهمند که تلاش برای رضایت من چه لذتی دارد؟

ص: ۴۳

امیدها و آرزوها در دل تو موج می زند، هیچ کس نیست که خواهشی نداشته باشد و امیدی در دل نپرورد. همه انسان ها به دنبال آرزویی هستند، تو هم مثل بقیه آرزویی در سر داری، مهم این است که دست حاجت را نزد چه کسی دراز می کنی. چه امیدی را در دل جای می دهی و از چه کسی خواهش می کنی. اگر دست رد به سینه تو بزنند، اگر امیدت را ناامید کنند، اگر خواهشت را پاسخ نگویند، با عزت نفس خویش چه می کنی؟ دل پر درد خود را چگونه آرام می کنی؟

تو را چه شده است؟ چرا از کسانی که خود محتاج و نیازمند من هستند،

خواهش و تمنا می کنی؟ چرا دست نیاز به سوی آنانی دراز می کنی که هر چه دارند از من دارند، من خدای تو هستم، دانا و توانایم، بر هر چیزی توانایی دارم، بخشنده و مهربانم.

هر کس به من امیدوار شود، من او را ناامید نمی کنم، هرگز بخل نمیورزم، اگر به تو خوبی کنم، منت بر سرت نمی نهم.

حاجت و آرزوی تو هر چقدر بزرگ باشد، در برابر قدرت من، ناچیز است، گنج های من هرگز فانی نمی شود و بخشش من پایانی ندارد. در بخشش بی انتها هیچ کس همانند من نیست، من کسانی را که به من رو کنند، اکرام می کنم، فقط در خانه من است که همیشه به روی نیازمندان گشوده است.

تو باید چشم امیدت فقط به سوی من باشد و دست نیاز به سوی دیگران دراز نکنی و فقط از من یاری بخواهی که من معدن بخشش و مهربانی هستم. غیر از من چه کسی بی نیاز است؟ همه نیازمند من می باشند. چه می شود که گاهی به غیر من دل می بندی در حالی که می دانی دنیا و آخرت در دست من است.

ص: ۴۵

سرای محبتی که بنا کرده ام، گوهری می خواهد، دلی که برای تو آفریده ام فقط با محبت من آرام می یابد، از من بخواه تا دل تو را مشتاق مقام قرب خود کنم و شور اشتیاق به خودم را در دلت بیندازم.

آیا می دانی چه وقت دلت به پرده تاریکی می رود؟ وقتی که نام من، دل تو را به تلاطم نمی اندازد، وقتی که صدای اذان را می شنوی که من تو را دعوت می کنم تا با من راز و نیاز کنی و تو غفلت زده ای و دعوت مرا اجابت نمی کنی. اگر دل تو در تارهایی که شیطان تنیده است، اسیر شود از شوق من دیگر به تپش در نمی آید.

از من بخواه تا با دل تو چنان کنم که چون نام مرا بشنوی، دلت به تپش آید و چون هنگامه راز گفتن با من فرا رسد از خود بی خود شوی، چون سحر گاهان فرا برسد، از خواب برخیزی و با من راز و نیاز کنی، آن وقت است که تو با این دلی که از عشق من لبریز است، لحظه به لحظه به من نزدیک تر می شوی.

از من بخواه تا به دل تو وسعت دهم آن چنان که دیگر جام دل تو با عشق دنیا، پر نشود، اگر دل تو را به وسعت دریای مهر خود کنم، عشق به دنیا برایت کوچک جلوه می کند و هرگز فریفته این دنیای کوچک و بی مقدار نمی شوی.

نام من، ساحل آرامش است و یاد من گرمابخش وجود. اگر دل مضطرب تو در کمند شیطان اسیر شود و به کمین او گرفتار آید از اصل خود دور می ماند و به وصال نمی رسد، دل تو که در این هیاهوی زمانه گرفتار شده است با یاد و محبت من آرام می یابد، پس مرا همواره یاد کن، نعمت های فراوانی که به تو دادم به یاد آور تا محبت من در دلت زیادتیر شود، آن وقت است که تو به سرچشمه آرامش میرسی.

این دنیای زودگذر و فانی به چشم تو طولانی و ماندگار، جلوه کرده است و چقدر فریب کارانه، دل تو را به خود مشغول کرده است، عشق دنیا، پرده غفلتی بر دلت افکنده است تا آنجا که خودت را هم از یاد برده ای، فراموش کرده ای که چقدر فقیر و ناتوان هستی، از یاد برده ای که من، تو و این دنیا را آفریده ام و اگر لحظه ای لطف خویش را بردارم، همه هستی، نابود می شود.

تو خیال کرده ای که سال ها سال در این دنیا زندگی می کنی و سرخوش از نعمت ها خواهی بود، اما به زودی مرگ به سراغت می آید و این غرور

ص: ۴۸

تو را در هم می شکنند و پوچی خیال تو آشکار می کند.

وقتی مرگ فرا برسد، دیگر عذرخواهی سودی نمی بخشد، فرصت به پایان رسیده است، هر کس باید زودتر از آن به فکر می بود و برای آن لحظه، توشه ای می اندوخت. از من بخواه تا دست تو را بگیرم، به ناتوانی ات اعتراف کن تا تو را مدد کنم و به سرچشمه زلال هدایت ببرم، اگر یاری من نباشد تو به وادی سیاه هلاکت خواهی افتاد.

ص: ۴۹

دنیا با همه جلوه های فریبنده اش، دل تو را به سوی خودش می خواند و نگاه تو را به سوی رفاه، ثروت، شهرت و هزار معنای پوچ دیگر می کشاند، شیطان هم از هوس ها، تور غفلتی می سازد تا تو را به دام افکند، او بارها تو را فریب می دهد و تو را به گناه دعوت می کند. تو خود را در این دنیا، نیازمند می یابی و دست نیاز به سوی غیر من دراز می کنی.

این حکایت دنیای توست، در میان وسوسه های شیطان و فریب کاری دنیا، ضعیف و ناتوان مانده ای و از نیاز و فقر سرشار شده ای. تو رشته مهر مرا گم کردی و حیران مانده ای.

اکنون وقت آن است که از من بخواهی تا بال رهایی از همه چیز را به تو

ص: ۵۰

بدهم تا دل تو در سایه عشق من، آرام یابد. کویر خشکیده دل تو، در انتظار باران محبت من است. دست های نیازت را به سوی من بلند کن و مرا بخوان و بخواه.

همه چیز این دنیا، دل تو را در بند کشیده است، دلت به فتنه لذت بیشتر افتاده است، من به تو سلامتی و قدرت دادم و تو از عبادت و بندگی من غافل شدی و به هوس ها اندیشه کردی. هوس ها تو را گرفتار کرد و دنیا بر تو سلطه پیدا کرد.

هیاهوی زندگی، همانند زنجیری روح تو را به بند کشیده است و قدرت پرواز را از تو گرفته است، مبدا که این بندها بر پای تو بماند و تو به این بندها عادت کنی و از من و پرواز به سوی من، غافل شوی. مبدا به دست خود، این بندها را زیاده تر کنی و به آنها دل خوش شوی.

از من بخواه یاری ات کنم تا فقط به رضایت من فکر کنی و دل تو حرم من بشود و اسیر و گرفتار عشق دنیا نشود. آن وقت است که من همه امید تو می شوم، تو در خانه غیر مرا نمی زنی و امید به دیگری نمی بندی، من از حال تو آگاه هستم، وقتی این حقیقت را در تو یافتم که از همه جا دل بریده ای و فقط امیدت به من است، من هم از تو دستگیری می کنم و تو را به خواسته ات می رسانم.

سال هاست که تو را به سوی خود می خوانم تا به سوی من بیایی و به سعادت واقعی برسی. من تو را بیش آن مقدار که خودت را دوست داری، دوست دارم، تو را آفریده ام و به تو نعمت های بی شمار دادم، اگر چه گناه کردی و فریب شیطان را خوردی، اما باز هم تو را به درگاه خود فرا خواندم و راه توبه را برای تو باز نمودم و بدی های تو را به خوبی ها تبدیل کردم.

من به دنبال سعادت تو هستم و تو به دنبال جلوه های فریبنده دنیا! من رستگاری ابدی تو را می خواهم و تو به خوشی های زودگذر دنیا دل

ص: ۵۲

بستی! دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، مرگ در انتظار توست و دیر یا زود فرا می رسد.

آیا فکر کردی که بردباری من، تا کجاست؟ تو نافرمانی مرا می کنی و من تو را به سوی خود می خوانم تا گناهت ببخشم و تو را به عزت دنیا و آخرت برسانم.

در میان انسان ها، گروهی هستند که وقتی من آنان را صدا می زنم، آنان مرا اجابت می کنند و به سوی من می آیند، از من بخواه تا تو را در زمره آنان قرار بدهم که من بهشت را برای آنان آماده کرده ام. از کسانی نباش که وقتی صدایشان می زنم به ندای من توجه نمی کنند، چون صدای اذان بلند می شود و آنان را به نماز فرا می خوانم، غافل می شوند، این چه غفلت بزرگی است که آنان گرفتارش شده اند، من که در اوج مهربانی و بی نیازی هستم، آنان را فرا می خوانم ولی آنان ندای مرا بیهوده می پندارند، اینان همان کسانی هستند که وقتی مرگشان فرا برسد، پرده غفلت از مقابل چشمانشان کنار می رود و آن وقت می فهمند که چقدر ضرر کرده اند و به خود ستم بسیار کرده اند، آن وقت است که آرزو می کنند لحظه ای به آنان مهلت بدهم تا ندای مرا پاسخ گویند و ایمان بیاورند، ولی دیگر فرصت آنان به پایان رسیده است.

ص: ۵۳

در این آشفته بازار دنیا و هیاهوی زمانه، کسانی هستند که به یاد من می باشند، آنان در این مخروبه های جامانده از طوفان غفلت ها نام مرا بر زبان جاری می کنند، در میان امواج صداهاى پوچ و تو خالی، صدای آنان به نام من بلند است.

نام من به دل آنان آرامش می دهد، آنان در هر لحظه با نام من، یک دنیا طراوت را به روح خود هدیه می دهند، آنان یکسره در پناه یاد من، انس می گیرند و از هر چه که رنگ بیهودگی دارد به دور هستند، آنان در سایه سار یاد من زندگی می کنند.

اکنون که از آنان برایت گفتم، از من بخواه تا تو را هم در زمره آنان قرار دهم تا در این زندگی پر فریب دنیا، در این راه پر از دام و فتنه، نجات پیدا کنی و یاد من، همواره چراغ هدایت تو گردد و به رستگاری برسی. مبادا در گروه کسانی قرار بگیری که از یاد من باز ماندند و شیطان همدم و همنشین آنان شد و قلبشان در گمراهی و هلاکت سقوط کرد و دنیا با فریب های خود راه سعادت را بر آنان بست.

ص: ۵۵

وقتی ماهی در آب است، نمی داند معنای آب چیست، وقتی او را از آب جدا کنی، او می فهمد که آب چیست. تو همواره در دریای نعمت های من شناور هستی ولی قدر آن نعمت ها را نمی دانی. نعمت هایی که من به تو داده ام را هرگز نمی توانی شمارش کنی تا چه رسد که بخواهی شکر آن را به جا آوری!

گروهی از بندگان من همواره شکر مرا به جا می آورند و من هم به پاس این شکرگزاری، نعمت خود را بر آنان افزون می کنم، تو هم از آنان باش و بنده شکر گزار من باش.

من هرگز به شکر کردن تو نیاز ندارم، من از هر چیز بی نیام، تو شکر مرا به جا بیاور چون سراپا نیاز هستی و پیمانۀ حاجت تو به درگاه من هرگز پر نمی شود، وقتی شکر مرا به جا می آوری رحمت مرا به سوی خود جذب می کنی.

به فراوانی نعمت هایم فکر کن و بگو که از شکر من عاجز هستی که اگر این کار را بکنی، در واقع حق شکر مرا به جا آوردی، من دوست دارم تو به این باور برسی و آن را به زبان جاری کنی.

ص: ۵۷

فصل دوم

اشاره

ص: ۵۹

در این کتاب تلاش کردم تا از «مناجات شعبانیه» بهره زیادی ببرم، مطالب زیبایی را که در این کتاب مطالعه کردید برگرفته از این مناجات است. این مناجات را ائمه معصومین (علیهم السلام) در ماه شعبان می خواندند. در اینجا متن عربی و ترجمه آن را در پنج قسمت ذکر می کنم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمِعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَاسْمِعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَأَقْبَلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُسْتَكِينًا لَكَ مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ تَوَّابِي وَتَعْلَمُ مَا فِي

ص: ۶۱

نَفْسِي وَ تَخْبُرُ حَاجَتِي وَ تَعْرِفُ ضَمِيرِي وَ لَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُبِيدَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِي وَ أَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِي وَ أَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِي وَ قَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَى آخِرِ عُمُرِي مِنْ سِرِّيرَتِي وَ عَلَانِيَتِي وَ بَيْدِكَ لَا بَيْدَ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي وَ إِنْ خَدَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي.

إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ حُلُولِ سَخَطِكَ إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سِعَتِكَ إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِفُهُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ قَدْ أَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَقُلْتَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ تَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكَ وَ إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَ سَيَّلْتَنِي إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَيَّ نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا إِلَهِي لَمْ يَزَلْ بُرُوكَ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي فَلَا تَقْطَعْ بَرُّكَ عَنِّي فِي مَمَاتِي إِلَهِي كَيْفَ آيِسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي وَ أَنْتَ لَمْ تُؤَلِّنِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي.

خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و دعایم را بشنو وقتی که تو را می خوانم، و صدایم را بشنو زمانی که صدایت می کنم، و به من توجه کن هنگامی که با تو مناجات می نمایم.

من به سوی تو گریختم، و با درماندگی در برابرت ایستادم، به تو امید دارم، تو آنچه را که در درون دارم می دانی، از حاجتم خبر داری، از راز من باخبری، هیچ چیز بر تو پنهان نیست. آنچه که می خواهم به زبان آورم بر تو آشکار

است. آنچه برای من تقدیر کرده ای بر من فرود می آید. تنها به دست دوست (نه به دست غیر تو) فزونی و کاستی ام و سود و زیانم!

خدایا! اگر محرومم کنی پس کیست آن که به من روزی دهد؟ و اگر خوارم سازی پس کیست آن که به من یاری رساند، خدایا! از خشم و غضب تو به تو پناه می آورم.

خدایا! اگر شایسته رحمت نیستم، تو سزاواری که بر من بخشش نمایی، خدایا! گویی من با همه هستی ام در برابرت ایستاده ام، درحالی که به تو اعتماد دارم و آنچه را تو شایسته آنی بر من جاری کرده ای و مرا با عفو پوشانده ای!

خدایا! اگر گذشت کنی، چه کسی از تو سزاوارتر به آن است؟ و اگر مرگم نزدیک شده باشد و عملم مرا به تو نزدیک نکرده باشد، پس اعترافم به گناه را وسیله ای برای رو کردن به درگاه تو قرار می دهم.

خدایا! من بر خودم ظلم و ستم کردم، پس وای بر من اگر مرا نبخشی! خدایا! در این دنیا همواره از تو خوبی دیدم، پس خوبی های خودت را هنگام مرگم از من قطع مکن!

خدایا چگونه از لطف پس از مرگ ناامید شوم در حالی که در طول زندگی ام همواره به من مهربانی کردی!

إِلَهِي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ عُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مُذْنِبٌ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَحْوَجُ
إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَى إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَفْضَحْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُءُوسِ الْأَشْهَادِ إِلَهِي
جُودُكَ بَسَطَ أَمْلِي وَ عَفْوُكَ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِي إِلَهِي فَسَيِّرْنِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضِي فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ إِلَهِي اعْتَذَارِي إِلَيْكَ اعْتِذَارُ مَنْ
لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ فَاقْبَلْ عُذْرِي يَا أَكْرَمَ مَنْ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ.

إِلَهِي لَا تَرُدَّ حَاجَتِي وَ لَا تُخَيِّبْ طَمَعِي وَ لَا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجَائِي وَ أَمْلِي إِلَهِي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي وَ لَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ
تُعَافِنِي إِلَهِي مَا أَظُنُّكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي طَلَبِهَا مِنْكَ إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سِرْمَدًا يَزِيدُ وَ لَا يَبِيدُ
كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي

بِجُزْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَإِنِ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَإِنِ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أُحِبُّكَ إِلَهِي إِنْ كَانَ صَغْرًا فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي إِلَهِي كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَيْبَةِ مَحْرُومًا وَقَدْ كَانَ حُسَيْنٌ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاهِ مَرْحُومًا إِلَهِي وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شَرِّهِ السَّهْوِ عَنْكَ وَأَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَيِّئِهِ التَّبَاعُدِ مِنْكَ إِلَهِي فَلَمْ أَسْتَيْقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي بِكَ وَرُكُونِي إِلَى سَبِيلِ سَخَطِكَ.

إِلَهِي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ

خدایا! کارم را چنان که تو سزاوار آن هستی بر عهده گیر! خدایا! به من نگاه مهربانی کن که من گنهکارم و نادانی همه وجودم را فرا گرفته است. خدایا! تو گناهان مرا در دنیا پوشاندی و آن را مخفی کردی، تو خودت می دانی که در قیامت بیشتر نیاز دارم که گناهانم را پوشانی! در این دنیا گناهانم را برای هیچیک از بندگان شایسته ات آشکار نکردی، پس مرا در قیامت در برابر دیدگان مردم رسوا مکن! خدایا بخشش تو، آرزویم را گسترده ساخت، و عفو تو هم از عمل من برتری گرفت و من امید به عفو تو دارم.

خدایا! روزی که در آن میان بندگان حکم می کنی، مرا به دیدارت خوشحال کن!

خدایا عذرخواهی من از پیشگاهت، عذرخواهی کسی است که از پذیرفتن عذرش بی نیاز نیست، پس عذر مرا بپذیر ای کریم ترین کسی که گناهکاران از او پوزش خواستند.

خدایا، حاجتم را رد مکن و مرا نومیدی مساز!

خدایا، اگر خواری ام را می خواستی، مرا هدایت نمی کردی و اگر رسوایی ام را می خواستی مرا از بلاها نجات نمی دادی، خدایا، یک عمر از تو خواستم که مرا عفو کنی، باور نمی کنم که مرا در این حاجتی که یک عمر از تو خواستم ناامید کنی!

خدایا تو را سپاس می گویم، سپاسی ابدی و جاودانه، همیشگی و بی پایان، سپاسی که افزون شود و نابود نگردد، آنگونه که تو راضی و خشنود گردی!

خدایا اگر مرا بر گناهانم مواخذه کنی، من تو را به عفو صدای بزنم و اگر به گناهانم بنگری، من به بخشش تو می نگرم و اگر مرا وارد دوزخ کنی، به اهل آن آگاهی دهم که تو را دوست دارم.

خدایا اگر عملم در برابر طاعت کوچک است، پس امیدم به بخشش تو، بزرگ است. خدایا چگونه از بار گاهت با نومیدی و محرومیت بازگردم، درحالی که امید داشتم که مرا می بخشی!

خدایا عمرم را در راه غفلت از تو سپری کردم و جوانی ام را در مستی دوری از تو پیر نمودم، در روزگار غرور جوانی از خواب غفلت بیدار نشدم و خشم تو را از یاد بردم، اکنون به درگاه تو رو کرده ام، بنده تو هستم، چاره ای ندارم به مهربانی تو تو سئل می جویم!

إِلَهِي أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أُوَاجِهُكَ بِهِ مِنْ قَلْبِهِ اسْتِحْيَائِي مِنْ نَظْرِكَ وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ إِذِ الْعَفْوَ نَعْتٌ لِكِرْمِكَ إِلَهِي
لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَتَّقْتَلْ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتِ أَيْقَظَنِي لِمَحَبَّتِكَ وَكَمَا أَرَدْتُ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ فَشَكَرْتُكَ بِإِذْخَالِي فِي
كِرْمَتِكَ وَتَطْهِيرِ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاخِ الْغَفْلَةِ عَنْكَ إِلَهِي أَنْظِرْ إِلَيَّ نَظْرَ مَنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِكَ فَأَطَاعَكَ يَا قَرِيبَا لَا
يَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ وَيَا جَوَادًا لَا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدِينِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَلسَانًا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ وَنَظْرًا يُقَرِّبُهُ
مِنْكَ حَقُّهُ إِلَهِي إِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرَ مَجْهُولٍ وَ مَنْ لَازَ بِكَ غَيْرَ مَخْذُولٍ وَ مَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرَ مَمْلُوكٍ

خدایا! بنده تو هستم و به درگاہت رو کرده ام، من در هنگام گناه از تو خجالت

نکشیدم، اکنون از آن، بیزاری می جویم و از تو می خواهم تا مرا بیخشی زیرا تو شایسته بخشش و مهربانی هستی!

خدایا! من نمی توانم از گناه دوری کنم مگر زمانی که تو مرا شیفته محبت خود نمایی و یاری ام کنی تا آنگونه باشم که تو دوست داری. من تو را شکر می کنم برای این که مرا به درگاه خود وارد کردی و دلم را از غفلت ها پاک نمودی!

خدایا بر من نظر کن، نظر به کسی که صدایش کردی و او اجابت کرد، تو او را به طاعت خود فرا خواندی و او از تو اطاعت کرد. ای خدایی که از بندگان خود دور نمی شوی! ای سخاوتمندی که اگر کسی را که به تو امید بسته است او را ناامید نمی کنی!

خدایا! به من قلبی عنایت کن که مشتاق تو باشد و با این اشتیاق، من به تو نزدیک شوم، زبانی به من عطا کن راستگویی اش مرا به تو برساند، نگاهی به من عطا کن که حق بودن آن نگاه، مرا به تو نزدیک نماید.

خدایا! کسی که به تو شناخته شد، دیگر ناشناخته نیست و آن که به تو پناهنده شد خوار نیست، و هر کس که تو به او نظر کنی، برده شخص دیگر نیست.

إِلَهِي إِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِكَ لِمُسْتَنْبِرٍ وَإِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ لِمُسْتَجِيرٍ وَقَدْ لُدْتُ بِكَ يَا إِلَهِي فَلَا تُخَيِّبْ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْنِي
عَنْ رَأْفَتِكَ إِلَهِي أَقِمْنِي فِي أَهْلِ وَلَايَتِكَ مُقَامَ مَنْ رَجَا الزِّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ إِلَهِي وَالْهَمْنِي وَلَهَا بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ وَهَمَّتِي
فِي رَوْحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ وَمَحَلِّ قُدْسِكَ إِلَهِي بِكَ عَلَيْكَ إِلَّا أَلْحَقْتَنِي بِمَحَلِّ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَالْمَثْوَى الصَّالِحِ مِنْ مَرْضَاتِكَ فَإِنِّي
لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعًا وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمَذْنُوبُ وَمَمْلُوكُكَ الْمُنِيبُ فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صِرَفَتْ عَنْهُ
وَجْهَكَ وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضَةِ بَيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ
الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْيَدِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتْهُ
فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا وَعَمِلَ لَكَ جَهْرًا.

خدایا! آن کس به سوی تو بیاید، راهش روشن است، آن کس به تو پناه ببرد، در پناه توست، من به سوی تو پناه آوردم ای خدای من! پس گمانم را از رحمت ناامید مساز و از مهربانی ات محرومم مکن!

خدایا! مرا در جمع کسانی که تو را دوست دارند، قرار بده، همان کسانی که به زیاد شدن محبت تو، دل بسته اند. خدایا! کاری کن که من همیشه شیفته یاد تو باشم! کاری کن که همت من رسیدن به درگاه تو باشد.

خدایا! به حق خودت بر خودت، مرا به جایگاه اهل طاعتت برسان، مرا به جایگاهی که تو از من خشنودی هستی برسان، من بنده ضعیف تو هستم نه می توانم بلایی را از خود دور کنم و نه می توانم به خود سودی برسانم.

خدایا! من بنده ناتوان گنهگار توأم و به درگاه تو رو کرده ام، مرا از کسانی که رویت را از آنان برگرداندی قرار مده! مرا از کسانی که از بخشش خود محروم کردی ای قرار بده!

خدایا! کمال جدایی از مخلوقات را (برای رسیدن کامل به خودت) به من ارزانی کن و چشم دل مرا به پرتو نگاه به سوی خودت روشن کن تا چشم دل من، حجاب های نور را کنار بزند و به سرچشمه عظمت تو دست پیدا کند و جان من همراه با شکوه تو گردد.

خدایا مرا از کسانی قرار ده که صدایشان زدی و آنان پاسخ تو دادند، به آنها توجه کردی و آنان در برابر بزرگی ات، مدهوش شدند، و با آنان راز پنهان گفتمی و آنان آشکارا برای تو کار کردند و بندگی تو را نمودند.

إِلَهِي لَمْ أَسْلُطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي قُنُوطَ الْإِيَّاسِ وَ لَا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ إِلَهِي إِنْ كَانَتْ الْخَطَايَا قَدْ أَسِيقَتْنِي لَعْدِيكَ
فَاصْرِفْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ إِلَهِي إِنْ حَطَّتْنِي الذُّنُوبُ مِنْ مَكَارِمِ لُطْفِكَ فَقَدْ تَبَهَّنِي الْيَقِينُ إِلَى كَرَمِ عَطْفِكَ إِلَهِي إِنْ
أَنَامْتَنِي الْغَفْلَةَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ تَبَهَّنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ آلائِكَ إِلَهِي إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ عَظِيمِ عِقَابِكَ فَقَدْ دَعَانِي إِلَى
الْجَنَّةِ جَزِيلِ ثَوَابِكَ إِلَهِي فَلِمَكَ أَسْأَلُ وَ إِلَيْكَ أَبْتِهَلُ وَ أَرْغُبُ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ
يُذَكِّرُكَ وَ لَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ وَ لَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ وَ لَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ إِلَهِي وَ الْحَقِّي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهِجِ فَأَكُونَ لَكَ
عَارِفًا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلِّمْ
تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

خدایا! خوشبین هستم که تو مرا می بخشی پس این خوش بینی مرا به ناامیدی تبدیل نکن، امید من به مهربانی توست، پس
نامیدم نکن!

خدایا! اگر خطاهایم مرا از چشم تو انداخته است، پس به خاطر اعتمادی که به بخشش تو دارم، مرا ببخش!

خدایا، اگر گناهانم مرا از جایگاه این که مهربانی تو شامل من شود، دور کرده است، ولی یقین به لطف و بخشش فراوان تو
دارم، می دانم که یقین به لطف تو، مرا شایسته بخشش تو می کند.

خدایا! اگر غفلت مرا از آمادگی دیدارت، دور کرده است، ولی به من نعمت های کریمانه تو معرفت دارم و این معرفت به
نعمت ها، مرا برای دیدارت، آماده می کند.

خدایا! اگر بزرگی مجازاتت مرا به سوی آتش فرا می خواند، پس ثواب های تو به سوی بهشت می خواند. خدایا! از تو
درخواست می کنم و به پیشگاهت زاری می نمایم و به سوی تو اشتیاق دارم، از تو می خواهم که بر محمد و خاندان محمد
درود فرستی، و مرا از کسانی قرار دهی که همواره نام تو را بر زبان دارند و پیمان تو را نمی شکنند و از شکر کردن تو، غافل
نمی شوند و فرمانت را سبک نمی شمارند.

خدایا! مرا به نور عزت خودت برسان تا به تو معرفت پیدا کنم و از غیر تو روی گردان شوم و از تو هراسان و برحذر باشم، ای
کسی که بزرگواری شایسته توست. درود خدا و سلام بسیار او بر محمد و بر خاندان پاکش باد! پایان

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۳۰۰۰ ۴۵۶۹

همراه نویسنده ۰۹۱۳ ۲۶۱ ۹۴ ۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

ص: ۷۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

